



بررسی اعتباری بودن علم اصول فقه و تغییر در موضوع آن بر مبنای نظریه اعتباریات علامه طباطبائی*

زهرا آتشی^۱

دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه شیراز

Email: atashiz@yahoo.com

دکتر محمدجواد سلمانپور

دانشیار دانشگاه شیراز

Email: msalman@rose.shirazu.ac.ir

دکتر محمد بنیانی

دانشیار دانشگاه بوعلی سینا

Email: m.bonyani@basu.ac.ir

چکیده

نظریه اعتباریات از ابتکارات علامه طباطبائی است. وی با طرح این نظریه، تأثیرات بسزایی را در علوم گوناگون به وجود آورده و درهای جدیدی را گشوده است. علم اصول فقه نیز از این نظریه تأثیرات زیادی پذیرفته است. علامه طباطبائی اصول فقه را علمی اعتباری معرفی و تمایز در این علوم را برخلاف علوم حقیقی در غایت و هدف آن دانسته است. همچنین علامه، اصول فقه را علمی می‌داند که از قواعد تعیین شده نزد عقلا سخن می‌گوید که این نیز از نتایج نظریه اعتباریات است. هرچند این نظریه مسائل متعددی از اصول فقه را حل کرده ولی اشکالاتی نیز متوجه آن است؛ از جمله اینکه در اعتباری بودن علم اصول، نحوه نام‌گذاری علوم، سیره عقلا و اعتبار آن تردید وجود دارد. در مقاله پیش‌رو با روش تحلیلی توصیفی، این تغییر در موضوع علم اصول فقه، بیان و نقدهایی مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبائی، اصول فقه، موضوع اصول فقه، اعتباریات.

* مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۸/۲۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۸/۱۴.

۱. نویسنده مسئول

Studying the Conventional Nature of Usul al-Fiqh and Change of its Subject-Matter based on Allame Tabatabaei's Theory of Conventional Perceptions

Zahra Atashi, M.A Graduate of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Shiraz University (Corresponding Author)

Mohammad Javad Salman Pour, Ph.D., Associate Professor, Shiraz University

Mohammad Bonyani, Ph.D., Associate Professor, Bu-Ali Sina University

Abstract

Theory of conventional perceptions is one of the innovations by Allame Tatabaei. By introducing this theory, he has significantly influenced various sciences and provided new opportunities. Science of Usul al-Fiqh has also been greatly affected by this theory. Allame Tabatabaei considers Usul al-Fiqh as a conventional science and believes that unlike real sciences, what distinguishes these sciences is their purpose. In addition, Allame considers Usul al-Fiqh as a science that speaks about the rules set by the wise, which is also a result of the theory of conventional perceptions. Although this theory has solved many problems of Usul al-Fiqh, it also has some drawbacks; for example, there is doubt about the conventional nature of Usul al-Fiqh, the appellation of sciences and the conduct of the wise and its validity. In the present paper, through a descriptive-analytical method, this change in the subject-matter of Usul al-Fiqh has been explained and some criticisms have been discussed.

Keywords: Allame Tabatabaei, Usul al-Fiqh, Subject-matter of Usul al-Fiqh, Conventional Perceptions.

۱. مقدمه

علامه طباطبایی یکی از بزرگ‌ترین علمای عصر حاضر در حوزه علوم اسلامی از جمله فلسفه و تفسیر است. تفسیر المیزان ایشان، یکی از مهم‌ترین تفاسیر موجود شیعه به شمار می‌آید. این عالم بزرگ علی‌رغم شهرت به‌عنوان فیلسوف و مفسر، در علم اصول نیز نظرات بسیار بدیع و ژرف‌نگرانه‌ای را در کتاب حاشیه الکفایه از خود بر جای گذاشته است.

از مهم‌ترین نظریات علامه طباطبایی که امروزه بسیار به آن توجه شده، نظریه اعتباریات است. علامه این نظریه را ابتدا در حوزه ادراک و ذهن به‌خصوص معرفت‌شناسی مطرح کرده و سپس به سایر علوم نیز سرایت داده است؛ به طوری که حوزه بسیار گسترده‌ای را در بر گرفته و حتی علوم را به این اعتبار به دو دسته «علوم حقیقی» مانند فلسفه و «اعتباری» مانند نحو، فقه، حقوق و... تقسیم کرده است. علامه طباطبایی علم اصول را نیز در زمره علوم اعتباری شمرده و در تعیین موضوع اصول فقه نیز به‌وضوح، این علم و مسائل آن را اعتباری و برگرفته از سیره عقلا معرفی کرده است. علامه با وارد کردن نظریه اعتباریات، اکثر ابواب اصول فقه را دستخوش تغییر داده که نقطه آغاز و مهم‌ترین آن، تغییر در موضوع اصول فقه است.

در رابطه با پیشینه این مقاله می‌توان به کتاب ادراکات اعتباری از دیدگاه علامه طباطبایی و تأثیر آن در علم اصول فقه و مقاله جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در علم اصول فقه نزد علامه طباطبایی اشاره کرد که در هر دو به تأثیر نظریه اعتباریات در علم اصول فقه و موضوع آن اشاره شده و این دو منبع در تأیید این تأثیر، سخن گفته و به‌طور مختصر به این مهم پرداخته‌اند؛ در حالی که این مقاله به بررسی تفصیلی و نقد تأثیر ادراکات اعتباری بر موضوع علم اصول فقه، می‌پردازد.

۲. مبنای تقسیم‌بندی علوم

علم به معانی گوناگونی به کار می‌رود، اما منظور از علم در اینجا مجموعه‌ای نظام‌یافته از مفاهیم، نظریه‌ها و گزاره‌ها است که بر اساس نیازهای عمومی بشری حول محوری معین گردآوری شده است (حسنی، ۸۳).

میان دانشمندان مسلمان و غربی، معیارهای متنوعی در عرصه طبقه‌بندی علوم رواج دارد: طبقه‌بندی بر اساس مراتب قوای ذهنی بشر، موضوع علوم، مسائل علوم، متعلق علوم، تقدم و تأخر علوم، اهداف علوم، روش علوم، غایات علوم، شرافت علوم و کاربردهای علوم که البته طبقه‌بندی بر اساس موضوع، طرفداران بیشتری دارد (غلامی، ۹۳).

قدما، کانون وحدت و محور مسائل هر علمی را همان موضوع مشترکی می‌دانستند که تمامی اکتشافات آن علم، مرتبط به آن است. دانشمندان، موضوعی را در نظر گرفته و بر تمام اطلاعاتی که نسبت به آن کسب می‌کردند، نام خاصی می‌گذاشتند. اعتقاد قدما بر آن بود که تنها صفاتی که از هویت موضوع بر می‌خیزد، جواز عضویت در علم را می‌یابد که آن خصوصیات را «اعراض ذاتیه» می‌خواندند (هاشمی، ۱۲۳)؛ از این رو موضوع هر علمی، چیزی تلقی می‌شود که در آن علم در مورد اعراض ذاتی یا عوارض انواع و عوارض عوارض آن بحث و تحقیق می‌شود (ابن‌سینا، ۲۴۷).

این الگو توسط برخی از اصولیان نیز استفاده شده است. بنابراین تمایز علوم را به موضوع آن می‌دانسته و می‌گفتند که در هر علمی از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌شود (کمره‌ای، ۳/۱؛ نایینی، ۲۰/۱)، البته در عصر حاضر نیز برخی به آن قائل‌اند (حیدری، ۴۹)، ولی برخی از اصولیان در دوران معاصر تقسیم‌بندی جدیدی را ارائه و علوم را به دو دسته «اعتباریات» و «حقایق» تقسیم کرده‌اند (صدر، ۴۵۱/۲، مکارم شیرازی، ۳/۱، اصفهانی، ۲۴/۲، طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۶/۳-۱۷). از نظر برخی از ایشان علوم اعتباری برهان‌پذیر، تعریف‌پذیر و موضوع‌پذیر نیستند.

۳. موضوع اصول فقه

همان‌طور که گفته شد، موضوع علم هر چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود. این تعریف نزد علمای منطق پذیرفته شده است اما علمای اصول در لزوم وجود موضوع برای هر علمی اختلاف نظر داشته و عده‌ای معتقدند که هر علمی نیاز به موضوع ندارد. اما برخی بر این باور هستند که وجود موضوع برای هر علمی لازم است اما در لزوم وحدت موضوع و عدم آن اختلاف دارند. مشهور اصولیان معتقدند موضوع علم باید امر واحدی باشد، زیرا وحدت هر علمی به وحدت موضوع آن است. اما گروهی از متأخران از جمله آخوند خراسانی معتقدند که یک علم می‌تواند دارای چند موضوع باشد، زیرا وحدت علم را به وحدت غرض آن دانسته‌اند (فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۸۱۷).

باتوجه به مطالب یادشده، افرادی مانند آخوند خراسانی، موضوع علم اصول را موضوعات مسائل آن می‌دانند که غرض همه آنها یکی است (آخوند خراسانی، ۸). اما معتقدان به واحد بودن موضوع علم، در تعیین موضوع علم اصول به شرح زیر اختلاف دارند:

۱. برخی، موضوع علم اصول را «ادله اربعه» دانسته که این افراد خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:
 - أ) مشهور اصولیان، موضوع علم اصول را «ادله اربعه بما هی ادله» می‌دانند (میرزای قمی، ۵).
 - ب) «صاحب فصول» موضوع علم اصول را «ذات ادله اربعه» می‌داند (حائری اصفهانی، ۱۱).

۲. برخی دیگر، موضوع علم اصول را «مطلق ادله» دانسته و آن را در ادله اربعه منحصر نمی‌کنند (فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۸۱۷).

۳. گروهی از متأخران، موضوع علم اصول را «حجت در فقه» می‌دانند (علامه حلی، ۱۳/۱، فیض، ۲۰ تا ۱۹، مظفر، ۵۰/۱، محمدی، ۲۴ تا ۲۲/۱، فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۸۱۷).

۴. نظریه اعتباریات علامه طباطبایی

از نظر علامه طباطبایی اعتبارکردن به معنای این است که با عوامل احساسی (اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۶۱/۲) با تصرف یا فعل، وهم (مجموعه رسائل العلامة الطباطبائی، ۳۴۶ تا ۳۴۷) حد یا حکم شیئی را به شیء دیگر بدهیم (حاشیه الکفاية، ۱۱/۱). انسان یا هر موجود زنده دیگر به اندازه شعور غریزی خود در اثر احساسات درونی که مولود يك سلسله احتیاجات و جودی مربوط به ساختمان ویژه اش است، یک رشته ادراکات و افکاری میان قوای فعال و حرکات حقیقی و افعال اختیاری خود می‌سازد که بستگی خاص به احساسات مزبور دارد و به عنوان نتیجه و غایت، احتیاجات نامبرده را رفع کرده و با بقا، زوال و تبدل عوامل احساسی یا نتایج مطلوبه، زائل و متبدل می‌شود (همو، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۶۴ تا ۱۶۶) این ادراکات و علوم را، «اعتباری» یا «ادراکات اعتباریه بالمعنی الأخص» می‌خوانند. (همو، همان، ۱۹۵/۲) بنابراین مقصود از نظریه ادراکات اعتباری یا اعتباریات، تحلیل علامه طباطبایی از ادراکات اعتباری است که به عنوان نظریه ادراکات اعتباری یا نظریه اعتباریات شناخته می‌شود (یزدانی مقدم، ۳۳).

۵. اعتباری بودن علوم و علم اصول فقه

علم اصول و علم فقه در کلمات اصولیان به عنوان علم اعتباری معرفی می‌شود. البته اعتباری بودن از اوصاف نفس علم نیست؛ زیرا به جهت حضور آن در ذهن و صفت حصولی بودن آن، تمامی علوم، امور حقیقی می‌شوند و تقسیم به اعتباری و حقیقی معنا ندارد و همین‌گونه، اعتباری بودن از اوصاف نفس خبر و قضیه نیست؛ چراکه تمامی علوم به جهت نفس خبر، علوم حقیقی خواهند بود و اعتباری بودن علم اصول به این نیست که در مورد امر اعتباری یا امر تشریحی است، بلکه اعتباری بودن علم اصول به جهت موضوع علم، موضوعات و محمولات مسائل آن است (محمدی، ۳۳۶).

در خصوص اعتباری بودن علم اصول، تحلیل‌های متفاوتی ارائه شده است.

برخی از صاحب نظران همچون صاحب انوار الاصول ادعا کرده اند که همه مسائل اصولی از اعتباریات است (مکارم شیرازی، ۱/۳۴).

محقق خوئی نیز پذیرفته است که بخشی از قضایای اصولی اعتباری می باشد (خوئی، ۷/۱). بر اساس این بیان، ایشان واقعی بودن بیشتر مباحث جلد اول کفایه، یعنی بخش ادله لفظی را پذیرفته و آنچه را که اعتباری دانسته نیز می توان در مسئله حجیت جمع کرد (آملی لاریجانی، ۱/۳۳۷).

از نظر علامه، علم اصول اعتباری بوده و آن را به چند طریق بیان کرده است:

۱. گزاره های (قضایای) علم اصول اعتباری بوده؛ بنابراین اصول فقه علمی اعتباری است.

قضایای اعتباری، قضایایی است که محمولش اعتباری و غیرحقیقی باشد؛ چون محمولش از خارج اخذ شده ولی مطابق خارجی (در خارج) ندارد مگر برحسب اعتبار؛ یعنی وجودش در ظرف اعتبار و وهم محقق می شود نه در خارج؛ چه موضوع این قضیه، امور حقیقی عینی باشد - به حسب ظاهر - یا اعتباری. بنابراین قضیه اعتباری، ذاتی موضوعش نیست (طباطبایی، حاشیه الكفایة، ۱/۱۱۰ تا ۱۱۱).

۲. اصول فقه، قواعد مقرر شده در بین عقلا است؛ بنابراین اصول علمی اعتباری می باشد.

علامه در تعریف علم اصول نوشته است: علم اصول فقه علمی است که از قواعد مقرر شده نزد عقلا برای استنباط احکام بحث می کند و چون غرض از تدوین این علم، وصول به استنباط احکام شرعی است، پس مباحث آن مساوی این غرض است.^۱ از اینجا روشن می شود که هر مسئله ای در اصول، همراه خود یک گزاره ای را مفروض می گیرد و آن گزاره این است که شارع بر همین بنا رفتار کرده و از آن منع نکرده است، لذا آشکار می شود که مقدمات عقلی محض و به عبارت دیگر، برهان در مباحث اصولی استفاده نمی شود؛ زیرا عقلا در قضایای اعتباری رایج، فقط بر اساس بناهای خود شامل حاجت های ضروری برای برقراری، بر یک بنا یا لزوم لغویت تکیه می کنند^۲ (همو، همان، ۱/۱۴).

تعریف بنای عقلا: همان طور که گفته شد علامه طباطبایی اعتبارکنندگان اصلی را، عقلایی می داند که فطرت مشترک دارند. منظور او از عقلا، کسانی است که با طبع خود و فطرت مشترک به دنبال نفع و خیر هستند و از شر و مضرات فرار و بر اساس نیازهای خود در زندگی اعتبار می کنند (همو، مجموعه رسائل العلامة الطباطبائی، ۳۵۱).

اعتبار سیره عقلا: همان طور که در بالا گفته شد، اعتبار بنای عقلا بر این فرض است که شارع بر همین طریق رفتار می کند و آن را ردع نکرده است (همو، حاشیه الكفایة، ۱/۱۴). همچنین علامه در بحث وضع

۱ قواعد عقلاییه ای که بحث از آنها - به نظر ایشان در ظاهر سخن فوق - مجموعه دانش اصول را تشکیل می دهد، مختص استنباط احکام شرعی نیست، بلکه قواعد عام عقلایی است (صرامی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۷ تا ۲۴۸).

۲ فعلم الأصول هو العلم الباطن عن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الاحکام

اسامی نیز، در صورتی که شارع به آن‌ها ملحق باشد، بنای عقلا را معتبر می‌داند (همو، همان، ۳۸/۱). طبق این تعریف، «قواعد مقرر عقلایی» از احکام، لوازم و نتایج آن، با غرض آمادگی برای استنباط احکام شرعی، سخن می‌گوید. بنابراین باید بررسی کرد که آیا این «قواعد»، اعتباری است یا حقیقی یا آمیزه‌ای از هر دو؟ ممکن است گفته شود عقلا در رفتارهای خود و از جمله برای استنباط احکام، همچنان که از قواعد و بنائات اعتباری بهره می‌گیرند، از قواعد عقلی و بلکه علمی، تکوینی و حقیقی هم استفاده می‌کنند. بنابراین عقلایی بودن قواعد مورد بحث در اصول فقه، به‌تنهایی تعیین‌کننده اعتباری یا حقیقی بودن آن‌ها نیست. اما در سخن علامه سه قرینه وجود دارد که می‌توان فهمید منظور ایشان اعتباری بودن این قواعد است (صرامی، ۲۴۹ تا ۲۴۸).

اول: تعبیر به «مقررۀ عقلایی» بودن به‌عنوان وصفی برای این قواعد؛ مقرر بودن نزد عقلا همان قراردادی و اعتباری بودن را می‌رساند که در اینجا مراد است.

دوم: علامه در ادامه، تأیید شارع را لازم می‌داند. پس اصول ناچار است قواعد عقلایی خود را به تأیید شارع برساند تا به غرض شرعی خود نائل آید. روشن است که آنچه نیاز به تأیید و امضای شارع دارد حداقل در نگاه عقل‌گرای علامه طباطبایی و همه اصولیان در برابر اخباریان و نص‌گرایان-بنائات، قرائات و اعتبارات عقلاییه است، وگرنه اصول و قواعد عقلی یا علمی، نیازمند طی کردن چنین فرایندی برای پیروی کردن از آن نیست.

سوم: مقدمات عقلی محض و به‌عبارت‌دیگر، برهان در مباحث اصولی استفاده نمی‌شود؛ زیرا عقلا در قضایای اعتباری رایج بین خود، فقط بر اساس بناهای خود، شامل حاجت‌های ضروری برای برقراری یک بنا و یا لزوم لغویت، تکیه می‌کنند (صرامی، ۲۴۹ تا ۲۴۸).

همان‌طور که گفته شد، برهان در علوم اعتباری جاری نمی‌شود و معیار در این علوم، لغویت و عدم لغویت است.

بنابراین ایشان علم اصول را بیشتر، از سنخ بنائات عقلایی و نیز بنائات عقلایی را جزء اعتبارات می‌داند و چون شیوه استدلال در بنائات عقلایی به مسئله لغویت و حاجت بر می‌گردد، اگر بنای عقلایی، مورد حاجت و غیر لغو باشد، اعتبار درستی است وگرنه اعتبار آن نادرست خواهد بود که این به‌خاطر حکایت یا عدم حکایت از واقع نیست؛ چون اعتبار و بنا، کاری به حکایت از واقع ندارد. بنائات عقلایی پیرامون حاجت و عدم حاجت یا لغویت می‌چرخد (آملی لاریجانی، ۳۴۱/۱).

اصولیان دیگر نیز بنای عقلا را پذیرفته‌اند؛ مثلاً محقق اصفهانی در مواجهه با سیره عقلا با صحه‌گذاشتن بر دوگانه بودن متعلق سیره عقلا که گاه به طرق عقلایی صورت می‌گیرد و گاه به احکام

عقلایی، معتقد است منشأ سیره عقلا منحصر در عقل عملی آنها بوده و سیره عقلانیه همان سیره ذوی العقول بما هم ذوی العقول است؛ زیرا ملاک رفتاری عقلا همان عقل عملی آنهاست، عقلی که شایستگی و ناشایستگی اعمال را درک می‌کند (اصفهانی، ۱۹۵/۳) و باعث می‌شود عقلا بر اساس آن عمل کنند. از سوی دیگر، ایشان معتقدند شارع چون بخشنده عقل‌ها به ذوی العقول است، پس خود رئیس آنهاست؛ از این رو، عقلا بما هم عقلا هر حکمی کنند، او نیز همان حکم را خواهد کرد (همان، ۳۲۳، فیاضی، ۳۹۲ تا ۳۹۴).

از نظر امام خمینی، فقط حکم واقعی مذکور در لوح محفوظ موضوعیت دارد و سیره، جز شأن حکایت‌گری از آن، مرتبه دیگری ندارد (خمینی، الرسائل، ۱۵۹/۲). درباره طرق عقلایی معتقد است به دلیل اینکه اولاً شارع خود یکی از عقلاست (همو، انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة، ۱/۱۶۰)؛ ثانیاً روش‌های عقلایی به دلیل ناچیز و غیرقابل توجه بودن احتمال عدم اصابت آنها به واقع، دارای صلاحیت کافی برای نشان دادن احکام واقعی‌اند و می‌توانند آنها را برای مکلفان کشف کنند (همو، الرسائل، ۲/۱۳۰)؛ بنابراین شارع روشی جز روش عقلا در بیان احکام واقعی خود ندارد (همو، انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة، ۱/۱۶۰). البته ایشان با اینکه معتقدند روش شارع همان روش عقلاست، باز هم به ضرورت امضا اعتقاد داشته و سیره امضانشده را غیر معتبر می‌دانند؛ زیرا به دلیل عدم عصمت عقلا، انحراف در سیره آنها امری محتمل است؛ بنابراین اگر این روش‌ها توسط شارع امضا نگردد، عدم انحراف آنها فهمیده نمی‌شود و طبیعتاً حجت نمی‌باشند. البته باتوجه به نکاتی که بیان شد، معلوم است که در فهم امضا نیازی به احراز آن نیست و صرف عدم وصول ردع در تحقق آن کفایت می‌کند (همو، همان، ۱/۳۱۵).

به همین دلیل حضرت امام معتقدند طرق عقلایی که متصل به زمان ائمه معصوم نیستند، هر چند شاید در عالم واقع مطابق با همان طرق شارع باشند اما نمی‌توانند حجت باشند (فیاضی، ۳۹۲ تا ۳۹۴).

۳. علامه در اصول فلسفه تعریف دیگری از علوم اعتباری را مطرح می‌کنند: از نظر ایشان علوم اعتباری‌اند که رابطه بین موضوعات و محمولات در آن علوم، وضعی و قراردادی است نه واقعی و نفس‌الامری مانند حقوق، فقه و اصول، صرف و نحو. همچنین علومی که یک سلسله قضایای شخصی، مسائل آنها را تشکیل می‌دهد مانند لغت، تاریخ و جغرافیا نیز اعتباری‌اند (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۶/۳-۱۷) که در این تعریف به صراحت اصول فقه را جزء علوم اعتباری دانسته‌اند.

از نظر نویسنده کتاب فلسفه اصول، علامه معتقدند بیشتر علم اصول اعتباری است (آملی لاریجانی، ۳۴۰/۱). البته بعداً به نظر می‌رسد که نظر علامه را اعتباری بودن کل اصول معرفی کرده‌اند (همو، ۳۴۱/۱).

به هر حال لازم است که بیان شود برای اعتباری نامیدن یک علم همین که غالب مسائل آن اعتباری باشد، کافی است.

در نهایت با اتخاذ هر کدام از تعاریف، از نظر علامه، علم اصول فقه علمی اعتباری است، گرچه برخی به این نظر ایراد وارد کرده و قائل به حقیقی بودن علم اصول یا حداقل بیشتر قسمت های آن هستند (همو، ۳۵۹/۱، عابدی شاهرودی، ۸-۳۸)

۶. تغییر در تفکیک علوم به غایت نه موضوع

همان طور که اشاره شد، قدما تفکیک علوم را بر اساس اعراض ذاتیه موضوع در هر علم استوار ساختند و موضوع هر علمی را بحث از عوارض ذاتیه آن و مبنای تقسیم و تفکیک علوم را، موضوع دانسته اند. علامه این دیدگاه را نقد کرده است. از دیدگاه علامه، باید توجه کرد عوارض ذاتیه هر موضوعی همواره به نحوی است که ذهن یا مستقیماً رابطه آن را با موضوع درک می کند؛ یعنی احتیاج به دخالت حد وسط و اقامه برهان ندارد یا اینکه با مداخله حد وسط، رابطه آن با موضوع روشن می شود. به طور طبیعی رابطه بین هر موضوع و عوارض ذاتیه آن باید واقعی و نفس الامری باشد نه اعتباری و همچنین باید آن موضوع کلی باشد نه جزئی، ولی در علوم اعتباریه رابطه بین موضوعات و محمولات، وضعی و قراردادی است نه واقعی و نفس الامری (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۶/۳-۱۷)، بنابراین عوارض ذاتیه ندارند تا بتوان تمایز این علوم را به موضوعات دانست.

از جهت دیگر، اعتبار یعنی اعطای حد شیء یا حکم آن به شیء دیگری؛ چون تصدیقات منتسب به اعتبار، تصدیقات و علوم هستند که واسطه بین کمال حیوان، فاعل بالاراده و نقص اوست (رساله الاعتبارات) و طلب علم در آن دیگری است و غایت و غرض دارد، پس قضایای اعتباری، مجعول به جعل معتبر برای غرض حقیقی است؛ لذا تمایز در علوم اعتباری به اهداف است نه موضوعات و محمولات مسائل، واجب نیست ذاتی باشند، بلکه صحت حمل به همراه مدخلیت در غرض مطلوب، واجب است (طباطبایی، حاشیه الکفایه، ۱۱/۱).

بنابراین نیازی به وجود جامع بین موضوعات مسائل علم وجود ندارد. بله، شاید عقلاً بین امور اعتباری متحد الغرض، نگاهی به وحدت غرض و غایت داشته باشند و آن را در زمره آثار ذی الغایه به شمار آورده و قائل به وجود جامع واحد بین مسائل علم باشند که همه آنها را به حسب موضوع جمع کند، ولی این نسبت، حقیقی نیست (همو، همان، ۱۲/۱).

از نظر علامه، غایت تمام علوم اعتباری، حفاظت از خطا است که در هر علمی برحسب تناسبش می‌باشد؛ مثلاً در علم صرف، نگه‌داشتن از خطا در بنای علم صرف و خطا در کلام در علم نحو و... غایت است (همو، همان، ۱۴/۱).

بنابراین علامه بین علوم حقیقی و اعتباری فرق گذاشته و تمایز در علوم حقیقی را، به موضوع و در علوم اعتباری، به غایت می‌دهند (دکامی، ۱۳۵). خلاصه آنکه چون موضوع علم، همیشه یکی پس از دیگری تخصص می‌یابد تا اینکه به موضوع باب و موضوع مسئله برسد و در سیر صعودی به عام‌ترین اشیاء (وجود از آن جهت که موجود است) می‌رسد (طباطبایی، حاشیه الکفایه، ۱۳/۱).

در علوم حقیقی، الگوی موضوع محوری و عرض ذاتی‌شناسی و در علوم اعتباری، الگوی غایت محوری و اعتبارشناسی حکم فرماست (هاشمی، ۱۲۶).

علامه طباطبایی از این‌گونه تمایز سخن می‌گوید و خاصیت قضایا در علوم حقیقی را به‌گونه‌ای می‌داند که حول موضوعی می‌گردند و تمایز در آن‌ها به موضوع است، اما این ویژگی در علوم اعتباری نیست. (دکامی، ۱۳۵)

البته علامه به‌طور کلی وجود موضوع در علوم اعتباری را رد نمی‌کنند؛ بلکه از نظر ایشان موضوع علوم اعتباری، غیرحقیقی است (صدرالدین شیرازی، ۳۰/۱) و حتی برای اصول موضوعی را تعریف می‌کنند؛ (همو، همان، ۳۱/۱) ولی همان‌طور که گفته شد، علامه ضرورتی در وجود جامع بین موضوعات مسائل در این‌گونه علوم نمی‌بینند. همچنین تمایز این علوم را به موضوع نمی‌دانند.

از کلمات ایشان برمی‌آید که بحث تمایز به موضوع زمانی مطرح خواهد شد که تخصص امری در میان باشد؛ یعنی در واقع علوم حقیقی - که تمایز را به موضوع می‌داند - آن‌هایی هستند که موضوعاتشان به‌گونه‌ای است که تخصیص بردار هستند و این سخن با آن مبحث عرضی ذاتی که می‌گفت عرضی ذاتی باید بدون واسطه در عروض باشد؛ سازگاری دارد و برای دیگر علوم گذشته از اینکه در، یافتن موضوع با مشکل مواجهیم، چون موضوعاتشان تخصیص بردار نیست، تحدید دامنه مصادیق عرضی ذاتی آن هم ممکن نیست و همین امر باعث به وجود آمدن مشکلاتی شده است. (دکامی، ۱۳۷ و ۱۳۸)

آخوند خراسانی نیز تمایز علم اصول را به غایت می‌داند ولی تعلیل ایشان با علامه متفاوت است. از نظر آخوند اگر تمایز را به موضوعات بدانیم، هر بابی بلکه هر مسئله‌ای از علم، یک علم علی حده و جدا خواهد شد. (آخوند خراسانی، ۸)

پوشیده نماند که مشابه چنین نتیجه‌ای (که همه‌ی علوم از یک الگو موضوع محوری یا غایت محوری تبعیت نمی‌کنند) از سوی برخی اصولیین ارائه نشده است. در نوشته‌های این بزرگان هیچ تفکیکی میان

غایات حقیقی و اعتباری و همچنین هیچ تحلیلی معرفت‌شناسانه از اینکه چرا پاره‌ای از علوم موضوع محورند و پاره‌ای دیگر غایت محور، به چشم نمی‌خورد. در پرتو نظریه مرحوم علامه طباطبایی که در آن ادراکات حقیقی از اعتباری جدا شده و به دنبال آن مناسبات منطقی و روشی آن‌ها نیز سمت و سوی دیگر می‌یابند، مسئله ساختار علوم شکلی منقح‌تر یافته و ما را از بسیاری از توجیهاات و تأویلاتی که بسیاری از دانشمندان مطرح ساخته‌اند، رهایی خواهد بخشید. (هاشمی، ۱۲۶)

۷. تغییر در موضوع علم اصول فقه

همان‌طور که گذشت، اصولیین درباره‌ی موضوع اصول فقه نظرات مختلفی را ارائه کرده‌اند. ولی علامه در پرتو نظریه‌ی اعتباریات موضوع اصول فقه را به‌گونه‌ای متفاوت تبیین و تعیین نموده‌اند و سیره‌ی عقلا را در موضوع اصول فقه وارد کردند.

ولی علامه معتقد است که تمایز علوم اعتباری به غایت است؛ و بالاین وجود برای اعتباریات موضوع مشخص می‌کنند.

از نظر علامه طباطبایی؛ علم اصول علمی است که از قواعد مقرر نزد عقلاء برای استنباط احکام بحث می‌کند؛ و چون غرض از تدوین آن وصول به استنباط احکام شرعی است؛ پس مباحث آن مساوی این غرض است؛ هرچند در نفس این علم، اعم از این غرض باشد و ظاهر است که هر مسئله‌ای از این علم مقدمه‌ای طویل دارد که نتیجه‌اش آن است که شارع بر این مبنا عمل می‌کند و از آن رویگردانی نکرده است پس امر، مثلاً دلالت دارد بر آنچه نزد عقلاء است و شارع بر مبنای آن‌ها (عقلاء) بنا کرده است و شارع در خطاباتش هم به همین صورت رفتار کرده است. (طباطبایی، حاشیه‌ی الکفایة، ۱/ ۱۴ و ۱۵) ... بنابر مواردی که گفته شد، بهترین تعریف آن است که اصول علمی است که به قواعد مهمه‌ده برای استنباط احکام شرعی می‌پردازد. (طباطبایی، حاشیه‌ی الکفایة، ۱/ ۱۵)

از این‌رو هر قاعده‌ای که در این علم معرفی می‌گردد در کنار آن می‌بایست این مقدمه را در نظر گرفت که شارع به‌مانند مردم مقصود خود را می‌فهماند و بر اساس قواعد رایج در میان آن‌ها سخن می‌گوید؛ بنابراین اگر به این نتیجه رسیدیم که مردم برای وظایف الزامی از قالب‌های امری و دستوری استفاده می‌کنند و شارع هم بر همین منوال عمل می‌کند. پس برای درک صحیح (استنباط) از گفته‌ها می‌بایست آن اصول و قواعد را شناخته و از این‌رو علم اصول دانشی است که به بررسی قواعدی که در نزد جامعه انسانی برای فهمیدن احکام و وظایف دینی معتبر شمرده می‌شود، پرداخته و هدف از تدوین آن قواعد دستیابی به فهمی

درست از احکام دینی می‌باشد گرچه آن قواعد در حیطه‌ای وسیع‌تر از امور دینی به کار گرفته می‌شوند ولی در علم اصول توجه به آن قواعدی است که در فهم احکام دینی به کار می‌روند. (هاشمی، ۱۲۷)

۸. نقد و نظر

این تغییر در موضوع اصول فقه اشکالاتی را ایجاد خواهد کرد از جمله:

۱. ابتدا باید پرسید آیا اصل تفکیک علوم به اعتباری و حقیقی درست است؟ به‌راستی می‌توان علوم را به دو دسته اعتباری و حقیقی تقسیم کرد؟ آیا می‌توان تمام علم اصول را اعتباری دانست و هر مورد حقیقی باید به جهت خلط اعتباریات و حقایق کنار گذاشته شود؟ برخی از مواردی که حقیقی هستند و در غایت اصول؛ بنابر سیره‌ی عقلا حضور دارند را چه کنیم؟

علاوه بر آن همان‌طور که گذشت بنا بر نظر علامه، غرض از تدوین علم اصول رسیدن به استنباط احکام شرعی است؛ وجود برخی از موارد حقیقی در اصول فقه بنا بر نظر عقلا، ضروری و حذف آن غیرممکن است. برخی از متفکران حتی بیشتر گزاره‌ها و مسائل علم اصول فقه را حقیقی می‌دانند (آملی لاریجانی، ۳۵۹)، بنابراین حذف این موارد غیرممکن است. نکته مهم‌تر اینکه اگر بپذیریم که قواعد حاکم بر زبان و معنی‌آوری آن عقلانی و اعتباری است یا حجیت‌بخشیدن به ادله توسط شارع نیز اموری اعتباری می‌باشد؛ آیا کشف این قواعد و امور اعتباری، خود از امور اعتباری است یا حقیقی؟ واضح است که دانش اصول، به‌عنوان یکی از عقلا یا شارع مقدس عمل نمی‌کند و به جعل و اعتبار قواعد فهم معانی و مدلول‌های مستقیم و غیر مستقیم کلام دست نمی‌زند یا قواعد حجیت دلیل را ابداع نمی‌کند و به ادله، حجیت نمی‌بخشد، بلکه آنچه به‌عنوان امور اعتباری بین عقلا و نزد شارع است و حقیقت دارد را بحث می‌کند؛ از این رو مجال توجیه این ادعا وجود دارد که دانش اصول به‌نوعی دانش حقیقی است و نباید یکسره آن را اعتباری معرفی کرد.

۲. اصولاً حد و مرز علوم چگونه مشخص می‌شود و چگونه علمی، نامی خاص به خود می‌گیرد؟ آیا نام‌گذاری به‌نحو پسینی است یا پیشینی؟ یعنی ابتدا علمای یک علم نشسته، حدود یک علم و مسائل آن را مشخص کرده یا به‌نحو پسینی است، یعنی بعد از شکل‌گیری علم و نام‌نهادن بر آن، عقلا به بررسی آن می‌پردازند؟ به نظر می‌رسد که علامه بیشتر با نظر اول موافق باشد، چون از نظر ایشان عقلا هستند که غایت و به‌دنبال آن موضوع هر علمی را مشخص می‌کنند، این نظر تا حدی قابل مناقشه است. به‌دلیل اینکه حتی در بین عقلای اصولی نیز در غایت و موضوع علم اصول، اختلاف است. همچنین اگر ما این نظر را بپذیریم، باید تمام موارد حقیقی را-آن‌طور که گفته شد موارد زیادی هستند- به‌طور کامل از اصول فقه

خارج کرد و به دنبال آن عقلا تمام مسائل اصول فقه را تبیین کنند. علاوه بر آن، روش تاریخ علم نیز به نظر دوم گرایش دارد.

۳. بنا بر نظر علامه طباطبایی، علم اصول فقه علمی است که از قواعد مقررۀ نزد عقلا برای استنباط احکام بحث می‌کند و شارع بر مبنای آن‌ها (عقلا) بنا کرده و در خطاب‌اتش هم به همین صورت رفتار کرده است. در خصوص این تعریف از موضوع اصول فقه، چند مورد مبهم به نظر می‌رسد: اول، اکتساب سیره عقلا مشکل است؛ به طور مثال چه روشی برای به دست آوردن سیره عقلا باید لحاظ شود تا اعتبار آن را بتوان تأیید کرد؟ به خصوص در علمی مثل اصول فقه که روش استنباط احکام شرعی هم هست. دوم، در صورت تناقض سیره عقلا، چگونه باید این تناقض را برطرف کرد؟ سوم، اگر سیره عقلا متعدد شد، چه باید کرد؟ چهارم، چه تعداد از افراد عاقل باید جمع شوند تا سیره به دست آید؟ پنجم، از کجا معلوم نظر عقلا با نظر شارع مطابق است؟

در جواب می‌توان این فرضیه را ارائه داد که علامه معنی سیره عقلا را همان معنای مدنظر اصولیان منظور داشته است که این معنا هم وضوح کافی ندارد (آقای بیجستانی، ۴۶-۴۰. جاویدی، ۵۴-۳۵)

۴. در خصوص اعتبار سیره عقلا از نگاه علامه به نظر می‌رسد که ایشان با نظر اصولیانی هم نظر باشد که سیره را در صورت الحاق به شارع و عرف زمان معصومان معتبر می‌دانند، ولی این با نظر علامه در تضاد است؛ چه اینکه مواردی که به شارع یا عرف زمان معصوم ملحق باشد، در قالب سنت و تقریر معصوم بیان شده است و دیگر مجالی برای طرح عرف و سیره عقلا نیست؛ دیگر اینکه این سیره در صورت درست بودن، ربطی به اعتباریات و ادراکات اعتباری که فرض‌های ذهنی ما هستند، ندارد، چون این موارد جدید بوده و نمی‌توان آن‌ها را به عرف زمان معصومان و متصل به شارع دانست.

۵. نظر علامه طباطبایی در خصوص اعتباری و اعتباریات با دیگر اصولیان متفاوت است که باید در تحقیقی مستقل به بررسی این مورد پرداخت. لازم به ذکر است بررسی این تفاوت‌ها می‌تواند به درک درستی از نظریه اعتباریات و تفاوت آن با اعتباری در نزد دیگر اصولین بینجامد.

نتیجه

علامه طباطبایی نظریه اعتباریات را که نظریه‌ای معرفت‌شناسی و در حوزه درک و ادراک آدمیان است، به علوم اعتباری تسری داده و در این علوم تأثیرات زیادی را برجای گذاشته که از جمله آن، تغییر در موضوع علوم اعتباری است. علم اصول فقه که علمی اعتباری است، دستخوش تغییر شده و مبنای تمایز آن از موضوع به غایت تغییر یافته است. همچنین موضوع علم اصول نیز تغییر می‌کند به طوری که از نظر علامه

طباطبایی علم اصول علمی است که از قواعد مقررہ نزد عقلا برای استنباط احکام بحث می‌کند. نظر فوق نظریه‌ای جدید در حوزه موضوع اصول فقه تلقی می‌شود که باید آن را بررسی کرد. اشکالاتی نیز به این نظریه می‌توان وارد کرد؛ از جمله در اصل تفکیک علوم به اعتباری و حقیقی، همچنین در اعتباری دانستن تمام علم اصول فقه و به دنبال آن بحث خلط اعتباریات و حقایق، تردید وجود دارد.

علاوه بر آن علامه نقش بسیار گسترده‌ای را برای سیره عقلا در نظر گرفته‌اند ولی سیره عقلا و نحوه دسترسی و اعتبار آن را به درستی تعریف نکرده‌اند. به دلیل اینکه این نظر تغییری بنیادی در اصول فقه ایجاد می‌کند، بهتر بود که علامه سیره عقلا را با وضوح بیشتری بیان می‌کردند. به طور خلاصه این نظریه در ساحت علم اصول فقه تغییرات زیادی را ایجاد کرده است که لازم است به صورت گسترده و دقیق‌تر بیان شود.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الأصول، قم: آل‌البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- آقای بیجستانی، مریم، روحانی مقدم، محمد، ترحمی، زهرا، «بازی‌وهی حجیت خبر واحد با استناد به سیره عقلا»، پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، شماره ۵۰، زمستان ۱۳۹۶، ص ۴۰ تا ۴۶.
- آملی لاریجانی، صادق، (فلسفه‌ی علم اصول جلد اول: کلیات، شناخت علم اصول و فلسفه‌ی آن، چاپ اول، قم: مدرسه علمیه حضرت ولی عصر، ۱۳۹۳).
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء (المنطق)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ق.
- اصفهانى، محمدحسین، نهاية الدراية في شرح الكفاية، بيروت: آل‌البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ق.
- جاویدی، مجتبی، «جایگاه سیره عقلا در فقه جزایی امامیه»، پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۹۲، صص ۳۵ تا ۵۴.
- حاتری اصفهانى، محمدحسین، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
- حسنی، ابوالحسن، «هویت دینی علوم اعتباری و مؤلفه‌های آن»، ذهن، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۸۵، صص ۸۱ تا ۱۰۲.
- حیدری، علی نقی، اصول الاستنباط، قم: لجنة ادارة الحوزة العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- خمینی، روح‌الله، الرسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
- _____، انوار الهدایة في التعليقة على الكفاية، تهران: تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۵ق.
- خویی، ابوالقاسم، محاضرات في أصول الفقه، قم: دار الهادی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
- دکامی، سردار، تطور تاریخی تمایز علوم نزد منطق دانان، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات دانشگاه

تهران) تهران، ۱۳۸۴.

صدر، محمدباقر، مباحث الأصول، قم: مکتب الإعلام الإسلام، ۱۴۰۸ق.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با حاشیة علامه طباطبائی)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

صرامی، سیف الله، «جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در علم اصول فقه نزد علامه طباطبائی»، مجله پژوهش و حوزه، شماره ۲۷ و ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، صص ۲۳۶ تا ۲۸۷.

طباطبائی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: صدرا، ۱۳۶۴.

_____، حاشیة الكفایة، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، بی تا.

_____، مجموعه رسائل العلامة الطباطبائی، قم: باقیات، بی تا.

عابدی شاهرودی، علی، «علم اصول بر پایه نقد اعتباریات و تحقیق عناصر و قضایای حقیقی»، پژوهش های اصولی، شماره ۲۱، تابستان ۱۳۹۳، صص ۸ تا ۳۸.

علامه حلی، حسن بن یوسف، نهاية الوصول الى علم الأصول، قم: موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۵ق.

غلامی، رضا، «معنا، مبنا و پیشینه طبقه بندی علوم در تمدن اسلامی و ایده ای برای دست یابی به طبقه بندی جدید علوم سیاسی»، فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۵، صص ۵۳ تا ۸۵.

فیاضی، مسعود، «ماهیت احکام امضایی (از رهگذر بررسی تطبیقی آرای محقق اصفهانی و امام خمینی) در پیرامون فلسفه اصول فقه با نگاهی به آرای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲، صص ۳۶۵ تا ۴۰۲.

فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.

کمره ای، محمدباقر، أصول الفوائد الغروية في مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، تهران: مطبعة فردوسی، بی تا.

محمدی، علی، شرح اصول فقه، قم: دارالفکر، ۱۳۸۷.

محمدی، صادق، «نگاهی به نظریه اعتباریات و رابطه آن با علوم انسانی»، در فیاضی، مسعود، پیرامون فلسفه اصول فقه با نگاهی به آرای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲، صص ۳۱۷ تا ۳۶۴.

مرکز اطلاعات و مدارك اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹.

مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، قم: اسلامی، ۱۴۳۰ق.

مکارم شیرازی، ناصر، انوار الأصول، قم: مدرسه الامام علي بن ابي طالب (ع)، ۱۴۲۸ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، قوانین الأصول، تهران: بی تا، ۱۳۷۸ق.

نایینی، محمدحسین، فوائد الأصول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.

هاشمی، حمیدرضا، ادراکات اعتباری از دیدگاه علامه طباطبایی و تأثیر آن در علم اصول فقه، چاپ اول، تهران: طراوت، ۱۳۹۰.

یزدانی مقدم، احمدرضا، «کاربرد و توجیه «نظریه ادراکات اعتباری» در تفسیر المیزان» یک تحلیل مقایسه‌ای، حکمت اسلامی، شماره ۱، سال چهارم، بهار ۱۳۹۶، صص ۳۱ تا ۵۰.